نشانیهائی از گذشته دور

گیلان و مازندران

بقلم

جهانگیر سرتیپ پور

کتابهائی که تا کنون بنام تاریخ ایران نوشته شده است، غالباً از وقایعی یاد میکنند که در زمان استقرار آریائی‌ها در این کشور روی داده است واز سرگذشت اقوام و طوایفی که پیش‌از ورود آریائی‌ها در این سرزمین میزیستند حکایت نمیکنند.

با توجه باین مسئله که تاریخ هر ملت مجموعه سرگذشت های افراد و اقوام آن ملت است باید قبول کرد که سرگذشت اقوامیکه براین سرزمین میزیستند. جزئی از تاریخ کشورما محسوب خواهد شد.

از جمله آن‌اقوام مردمانی

هستند که از زمانهای قبل از تاریخ درساحل جنوبی دریای خزر میزیستند وبعقیدهٔ بعضی ازمحققین ازجمله بنیادگذاران‌تمدن بشری شناخته شده‌اند.

روشن کردن گوشه‌ای ازسرگذشت این مردمان که سر زمینهایشان در حال حاضر بنام های گیلان و مازندران نامیده میشود بمنزله روشنائی افکندن بتاریخ میهن ما و شاید مشرق قدیم است که البته آنقدرها سهل و آسان نیست زیرا طول حیات تاریخی ایران این سرزمین را شاهد وقایع و حوادث فراوانی کرده است که نظایر بعضی از آن رویدادها ملت هائی را بکلی نابود یا نامشان را ازصفحه روزگاربرانداخته است .

ازجمله حادثات شکننده به‌مقابله باناجوانمردیهای فاتحانی بود که در جنگها تنها بتملك اراضی وغارت ثروت و کوچاندن مردان‌وزنان‌کارآمدما بکشورهای خود قانع نبودند بلکه کوشش داشتند کلیه سرمایه معنوی و مدنی مردم این سرزمین راتباه ونابود کنند. مبانی‌آقائی وسروری را منهدم سازند و هرگونه ارتباط ما را با گذشته منقطع دارند و سرچشمه الهامات غرورانگیز رابخشکانند یالااقل تیره کنند بدین منظور کتابها واسناد ما را ربودند دفترایام شاهنشهان ماراسوختند ، دانشمندان مارا کشتند ، سنگ ـ نبشته‌های ماراشکستند ، زبان مارابستند ورشته آداب وسنن را گسستند ، خلاصه بسیاری‌ازآثار هوش وذکاء پدران ونیاکان ماراببازی گرفتند وتحقیر نموده وبدست تباهی سپردند وراه تحقیق آیندگان راتاآن حد بریدند که ناچارمیبایدیابمورخان غیرایرانی عهدقدیم توسل جوئیم ، یاآثاروشواهدی دردل خاك وبن‌اطلال جستجو نمائیم .

متأسفانه دراین قسمت نیزازطرفی مداخله احساسات ملی مورخان عهد قدیم که هم‌نژاد باایرانیان‌نبوده‌اند موجب تخلیط مسائل‌شده وازطرف‌دیگر آثار هنری وصنعتی تاحدیکه بیدانشی تجویز میکرد ، بنام دیگران ثبت یا بناحق ضبط‌شده است که‌کار تحقیق رادشوار ساخته است بااین مراتب‌زمانی وسیع لازم است تابتوان بیاری صاحبنظران دشوارها راآسان کرد.

براساس این فکر ، کوشش سازمان‌ها ومؤسسات تحقیقات و بررسی‌های تاریخی را ، کوششی شایستهٔ تحسین میدانم زیرا بابی میگشایند که موجب میشود نتایج بررسی‌های هرمحققی درهرزمینه تاریخی وتاهرمرحله‌ای که تحصیل شده باشد درمجموعه‌ای گردآوری شود ودرمعرض بحث و انتقاد قرار گیرد .



چنانکه‌پیشتر گفتیم بحث ما ، درباره مردمانی‌است که از ازمنهٔ پیش از تاریخ درطول ساحل جنوبی دریای مازندران درفاصله دریا ورأس الجبال البرز میزیسته‌اند . درتاریخهای‌داستانی‌ایران که عالیترین نمونه‌آن‌شاهنامه فردوسی است و مجموعه‌ایست از محفوظات مردمان قرنهای پیش از اسلام ، اشاراتی دربارهٔ مدنی‌بودن اقوام این سرزمین شده است .[۱] اگرچه‌داستانهای شاهنامه بدلیل‌آنکه متکی بگواهی‌مردم زمان یانزدیك بزمان نیست ازنظر تاریخ مورد اعتنای شایسته قرار نگرفته‌است ولی گاهگاه که دست تصادف از عمق اطلال مدارکی بدست میدهد که مربوط به‌پیش ازازمنهٔ تاریخی‌است ودلالت برتمدن کهن بومیان سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزرمیکند، اشارات فردوسی متبادر بذهن میشود .

مثلاوقتی دررساله«تمدنهای‌اولیه»تألیف م‌ـ‌ژ.دمرگان«M.J.Demorgan» دانشمند ومحقق فرانسوی میخوانیم درزیر خاکهای رسوبی وشن‌دار «آمل» دندان کرسی‌فیلی کشف شده که نژادش دهها‌هزار سال پیش منقرض گردیده است [۲] بخاطر میآوریم که دهها هزار سال پیش در نقاط شمالی ایران آب و هوائی مناسب زیست فیل یا پستاندارانی از نوع حیوانات منطقه جنگلی، و گرمسیری وجودداشته است .

۱ـ بصفحات آینده نگاه کنید .

۲ـ ص ۵۹ از کتاب «تمدنهای اولیه» م.ژ. دمرگان

یاوقتی بگزارش علمی دکترکارلتون . س . کون «Carleton S. Coon» دربارهٔ اکتشافات غار هوتودربهشهرمراجعه میکنیم طی گزارش آنها بافسیل انسان یاانسان‌هائی روبرو می‌شویم بادندانهای آسیائی ومربوط بدوره‌علف‌خوارگی که دوران حیات آنان راتاحدود سی‌هزار سال پیش دانسته‌اند.[۳] وبا خود می‌اندیشیم شاید نخستین کدخدائی که ازطرف فردوسی درحوالی مازندران و گیلان درآغاز عصرآهن معرفی شده است[٤]، از اخلاف همان انسانی باشد که چندین هزار سال پیش‌تردر سواحل جنوبی دریای‌مازندران میزیسته که نمونه یکی یا چندتن ازآنان کشف گردیده است.

مسلم‌این‌است‌خیلی پیشتر ازظهور فرمانروایان هخامنشی وقبل ازایجاد پادشاهی مادیامدی که درحدودسالهای «۸۳۸ – ۱۰۰۰» قبل ازمیلادنام‌بعضی از امراء آنها در کتیبه‌های آسوری ذکر شده است[٥] وحتی پیش ازجدائی آریائی‌های هندی ازآریائی‌های ایرانی که مهاجرت وتاریخ جداشدنشان‌در بین سالهای «۲۰۰۰–۱٤۰۰» قبل از میلاد یادداشت شده است[٦] در سرزمین ایران چه دراطراف دریای داخلی که اینك بصورت کویری درآمده است و چه‌درسواحل‌جنوبی‌دریای‌مازندران مردمانی‌میزیستند که مانندمردم‌عصر ما بحکم احتیاج برای غلبه‌برمشکلات حیات وتأمین ضروریات میکوشیده‌اند وبه‌تشکیل‌واحدهای‌اجتماعی نیز موفق شده‌اند.

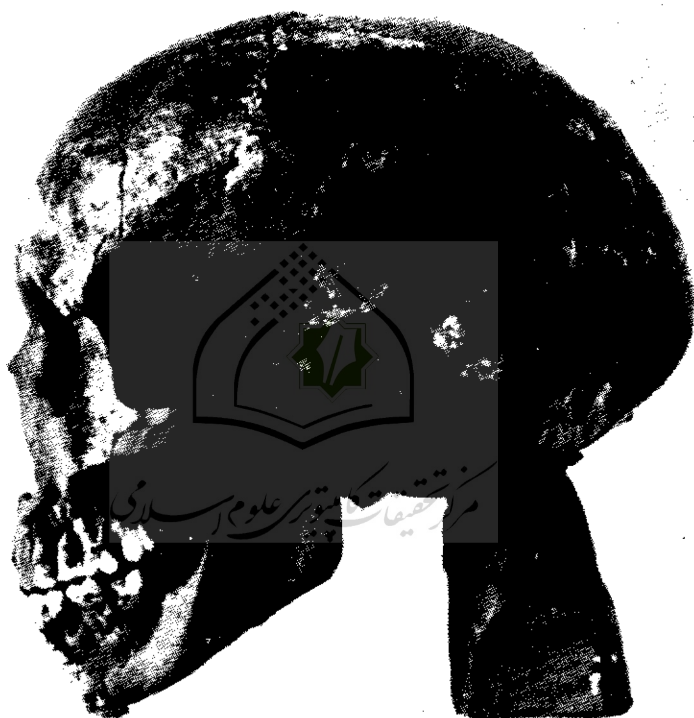
آثار کوشش مدنی این مردمان چه درنجد ایران وچه درحاشیه‌دریای مازندران ازغربی‌ترین‌ناحیه‌خمسه طوالش اعم ازلنکران‌وآستارای‌آنسوی مرز، تانواحی کلات قلعه ونمین امیر تومان و شاهگل دره و حسن زمینی

۳ـ گزارش رسمی هیئت تحقیقاتی دکترکارلتون کون بنام «تفحصات در غار هوتو» نسخه‌ای ازآن درموزه ایران باستان موجود است.

٤ـ نخستین خدیوی که کشورگشود سر پادشاهان کیومرث بود.

٥ـ کتیبه شلم‌نصر پادشاه آسور ص ۱٦۹ ایران باستان

٦ـ اشاره به‌صفحات ۳۸ و ۳۹ و۱٥٦ ایران باستان پیرنیا



عکس شمارهٔ ۱

کشف شده از غار هوتو بهشهر

وآقااولر ، تاشرقی‌ترین مناطق مازندران که قسمتی ازخاکهای آنسوی آن درمسیر آمودریا قرار داشته است ، بدست آمده است .[۷]

• مصنوعات سنگی وسنگ تراشیده و مسی وسفالین و مفرغی و زرین و شیوه های صنعتی و هنری هریك از آن آثار[۸] ، شاهدیست برسیر تدریجی تمدن آنمردمان ازمرحله‌ای بمرحله دیگر که شایان بررسی منظم ومستمر است ، تاوجود ارتباط تمدن‌های منکشفه اینمردمان باتمدنهای کشف شده درواحه‌های‌اطراف دریای داخلی ومردم‌سرزمین‌های کوهستانی غرب ایران روشن ومعلوم گردد .

صرفنظر از مدارك و اسناد مذکور علی الاصول ناآشنائی ما باوضاع و احوال مردم‌ازمنه قبل‌ازتاریخ ، وجود آنان‌و کوششی‌را که قهراًبرای‌تحصیل شرایط بهتر زندگی‌داشته‌اند نفی‌نمی‌تواند کرد .

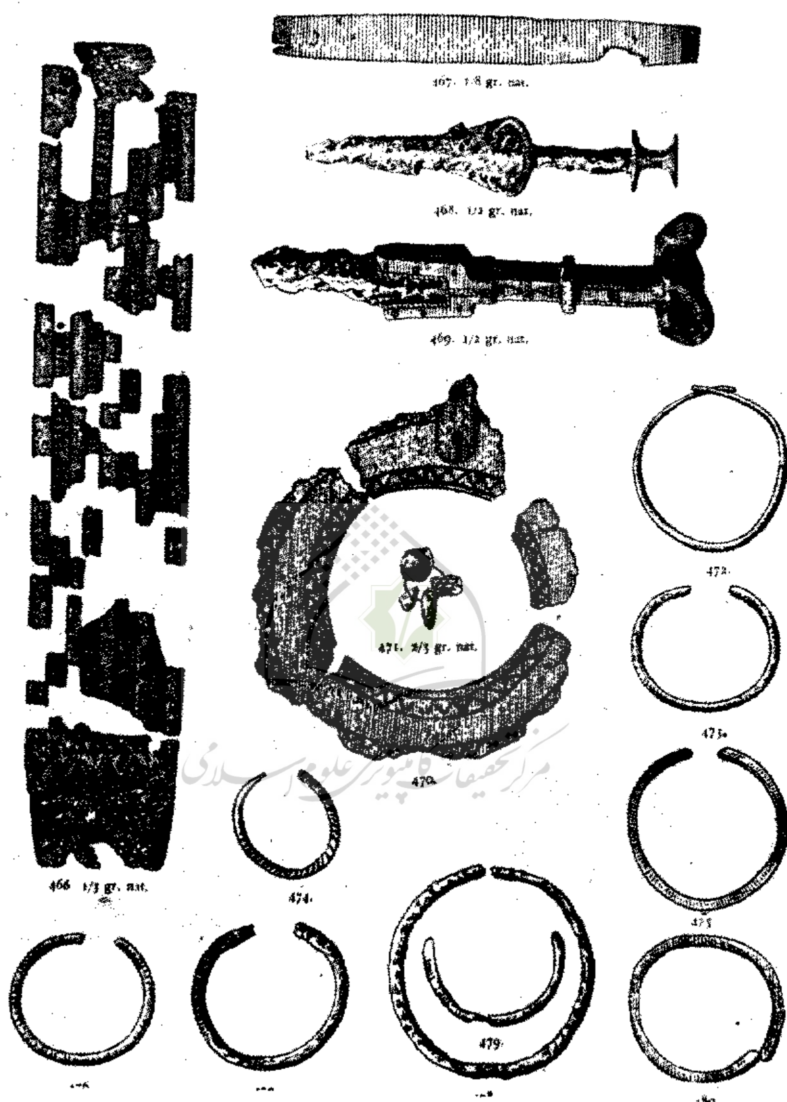


گماندارم که داستانهای فردوسی که یقیناً ساخته‌وپرداخته‌یك‌نسل‌نیست و گواهی میلیونها مردمی‌است که حتی پیش ازعهد سلطنت‌ساسانیان‌اطلاعات خود را در لوح خاطر ثبت کرده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده‌اند . بایقین بتصرف و تحریفی که بمرور زمان درآن حکایات و نامهای‌قهرمانان داستانها بعمل آمده‌است ارزش آن راداشته باشد که نقطه شروع تحقیقات تاریخی شود .

براساس‌این گمان واندیشه یکی از نشانی‌های شاهنامه را که مربوط به تشکیل دولتی در حاشیه بحر خزر و بردامن البرز کوه میباشد سر فصل تحقیقات تاریخی نمودم تامبنائی برای بحث وانتقاد فراهم شده‌باشد.

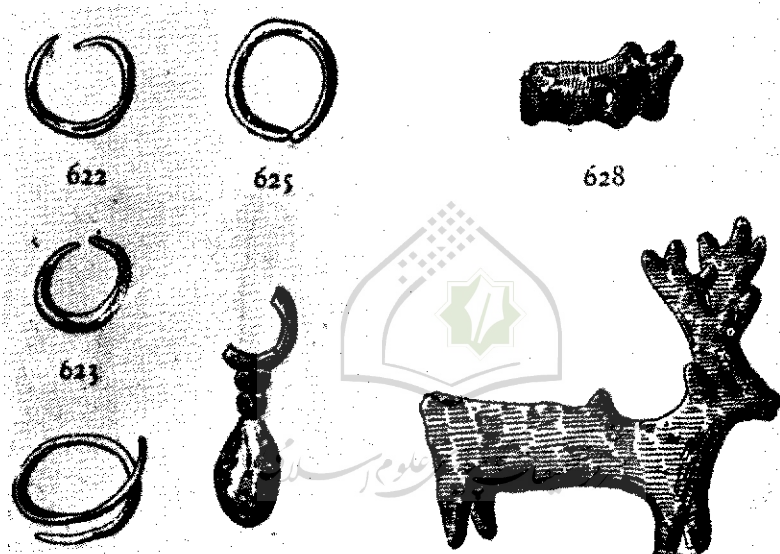
۷ـ بشرح اکتشافات هیئت‌های مختلفه که نمونه‌هائی ازآن بشماره عکس ۱و۲و۳همراه این مقاله چاپ شده است

۸ـ بشرح عکسهای شماره ۲و۳ مقتبس از کتاب تمدنهای اولیه دمرگان فصل مربوط بطالش



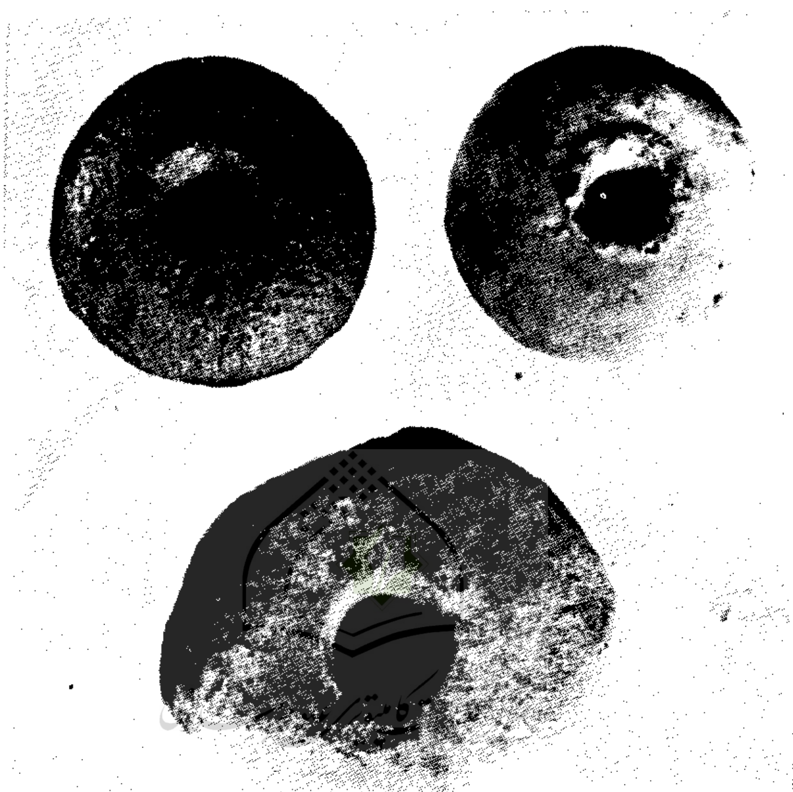
عکس شمارهٔ ۲

اشیاء زینتی و رزمی از مفرغ و آهن و نقوش تزئینی کشف شده در طالش‌گیلان
اقتباس از (کتاب تمدنهای اولیه)



عکس شمارهٔ ۳

کشف شده در طوالش وسیله دمرگان



عکس شمارهٔ ٤

آثار سنگ سوراخ شده از گزارش هیئت علمی دانشگاه پنسیلوانیا که تحت عنوان «تفصحات در غار هوتو ــ ایران» در رسالهٔ مربوط امریکن «فیلوزو فیکال سوسایتی Filosophical Society منتشر شده استخراج گردیده است «یك نسخه از این رساله در موزهٔ ایران باستان موجود است» این اثر را بدواً به هفتصد قرن منسوب میدانستند و اکنون قائلا احتمالا در حدود سیصد قرن پیش بوجود آمده است

در فصل دوم‌هم بگواهی‌های شت زرتشت درباره وجود دولت‌های‌وارن و مازن یاواحداجتماعی مقتدری در اراضی واقع‌بین دریای‌خزر والبرز کوه که توانستند مدتها راه برمهاجمین به بندنداستناد کردم که گزارش آن در کتاب‌دینی ایرانیان‌به تفصیل‌ثبت شده‌است .

فصل سوم‌یادداشت‌های تاریخ‌نویسان‌مشرق قدیم در باره اوضاع واحوال مردمان سواحل جنوبی بحرخزراست که بطور پراکنده درتاریخ‌مشرق‌قدیم ثبت گردیده بود که گرد آوری شده است .

سپس بررسی آثار و شواهدی که درطول سالهای ۱۲۶۹ شمسی‌تادوران کنونی‌در بسیاری مناطق گیلان و مازندران بوسیله هیئت‌های علمی ایرانی و غیر ایرانی کشف گردیده کـه تاحد قابل ملاحظه‌ای مؤید یادداشت‌های مذکور است که تدریجاً درآینده در اطراف هریك‌ازآن بحث‌خواهیم کرد.

اینك‌نگاه‌میکنیم بگیلان ومازنـدران از دید گـاه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

پـژوهنده نامه بـاستان   که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه   کیومرث آورد و او بود شاه

درتاریخ داستانی اولین پادشاه بنام کیومرث معرفی میشودو هنگامیکه

کیومرث‌شد در جهان کدخدای   نخستین‌بکوه‌اندرون کردجای

پس درون کوهی مقام گرفت .

از وقایع مهم عهد سلطنت کیومرث ، جنگ بادیوان بود کـه در آغاز بسرداری سیامك فرزند کیومرث در گیر شد و سرانجام سیامك بدست یکی زشت دیو .

تبه گشت و شد انجمن بی‌خدیو   وجنگ‌به‌پیروزی‌دیوان‌منتهی‌شد

سالی بر این ماجرا گذشت که کیومرث آهنگ کین کشی کرد .

چو بنهاد دل کینه و جنگ را   بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

وباری دگرساز سپاه کرد وهوشنگ فرزندسیامك رابفرماندهی برگزید وبردیوان حمله برد وبرآنان غالب آمد .

چوآمد مرآن کینه را خواستار سر آمد کیومرث را روزگار

وسلطنت به هوشنگ رسید بجای نیا تاج برسرنهاد باشناختن آتش ،

بآتش ز آهن جدا کرد سنگ آهنگری پیشه کرد زآهن تبراره وتیشه کرد.

باتوجه بشرح بالاکاشف آتش از نظر گاه فردوسی هوشنگ است یاالاقل درعهد پادشاهی او ، آتش شناخته شده است[۹]. پس پادشاهی کیومرث مربوط باواخر عصرحجر و حیات اجتماعی کاملا در مراحل بدوی بوده است زیرا.

از آن پیش کاین کارها شد بسیج نبد خوردنی ها جز ازمیوه هیچ

همه کار مردم نبودی ببرگ که پوشیدنی شان ، همه بود برگ

در چنین کیفیتی بی شك جنگهائی کـه بآن اشاره شده بین دو همسایه نزدیك رخ میداده که جهت تلاقی فریقین بطی مسافات بعیده ناچار نبودند. وقتی یك طرف قضیه دیوان معرفی شده باشند باشناختن سرزمین آنان، میتوان قلمرو پادشاهی کیومرث و هوشنگ را بقرینه معین کرد .

سرزمین دیوان : درتاریخ داستانی آمده است که کاوس کی بوسوسه رامشگری آهنگ تسخیرمازندران کرد .

سخن چون بگوش بزرگان رسید ازایشان کس این رأی فرخ ندید

انجمن کردند وبمشاوره پرداختند ودرطی سخن گفتند .

فریدون پر دانش و پر فنون مر این آرزو را نبد رهنمون

ز مازندران یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد

براثرشورومشورت مصلحت دیدند اززال زرسرورسیستان بخواهند که در تختگاه حاضر شود وکاوس شاه را ازلشکر کشی بمازندران باز دارد وچنان کردند زال زر بدرگاه رسید وبا شاه چنین گفت :

۹ـ نگاه کنید بشاهنامه فردوسی و پیدایش آتش.

شنیدم یکی‌نوسخن ، بس گران که شه دارد آهنگ مازندران
ز تو پیشتر پادشه بوده‌اند مراین راه هرگز نه‌پیموده‌اند
که آن خانه دیو افسونگراست

ولی کاوس‌شاه فرمود :

جهان آفریننده یار من است سر نره دیوان شکار من است

بر تصمیم خویش استوار ماند ولشکر به‌مازندران کشید .

کجا جای دیوان دژخیم بود بدان جایگه دیو را بیم بود

در تصادم دولشکرکاوس از دیوان شکست خورد و اسیر شد که بعداً بدست رستم دستان ازجنگ دیوان رهائی یافت [۱۰] .

در این قسمت ازداستان شاهنامه می‌بینیم که سرزمین دیوان،مازندران بوده‌است و جنگهای عهد کیومرث وبعد ازآن ، بامردم این‌سرزمین‌درگرفته است وبعدها متار که گردید که تا آخر عهد پیشدادی از جنگ بـا دیوان سخنی بمیان نمیآید .



وقتی‌دانسته شد مازندران سرزمین دیوان بوده با ملاحظه ابتدائی‌بودن حیات اجتماعی وتوجه باینکه جنگ‌ها وپیکارها هفتادسال «بگفته‌شاهنامه» متناوباً ادامه داشته و در بسیاری نبردهـا شاه یـا ولیعهد بنفسه شرکت میکرده‌اند این معنی استنباط میشود کـه تختگاه شاهان پیشدادی دیوار بدیوار مازندران بوده‌است .

بدیهی است قلمرو پیشدادیان نمیتوانسته است در شمال باشد زیرا در شمال مازندران ، دریای خزر قرار داشته ، ازجـانب شرق ، بجلگه و دشت گرگان محدود بوده است وسرزمین مازندران ازجنوب هم بارتفاعات‌البرز منتهی میشده است که شرایط تشکیل واحـد بزرگ اجتماعی بعلت فقدان دریا ورودعظیم درآن‌ارتفاعات وجود نداشته است. پس تختگاه اولین‌دولتی

۱۰ ـ نگاه شود بشاهنامه فردوسی وداستان هفتخوان ورهائی کیکاوس

که به تعریف فردوسی در ناحیه کوهستانی و جنگلی و در کرانه دریا بوده است باید در جهت غربی مازندران جستجو شود که همان سرزمین است که امروز بنام گیلان نامیده میشود .

چنانکه در پیش گفته شد از داستانهای شاهنامه که از قرنهای دور سینه بسینه منتقل شده منظم و نامنظم، مدون و نامدون بفردوسی رسیده است از آن نظر استفاده کردیم که برای ترسیم دایره تحقیقاتی نقطه مبدائی در اختیار گرفته باشیم با این اندیشه که از هر داستان میتوان بخمیرمایه‌ای از سرگذشت‌های یك قوم دست یافت .

هر چند قهرمانان داستانهائی که در صفحات پیش یاد کردیم بگواهی نامهای آریائی که دارند ، عنصر آریائی شناخته میشوند و زمان داستانها نیز که مربوط باواخر عصر حجر و اوایل عصر آتش است با تاریخ ورود آریائی‌ها باین سرزمین مطابقت ندارد ولی یك نکته قابل دقت است که فردوسی و مردم قرنهای پیش از فردوسی گیلان و مازندران را صحنه داستانهائی شناخته‌اند .

با آنکه در فلات ایران مخصوصاً مسیر آریائی‌ها از سواحل آمو دریا تا دجله و فرات و از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس مناطق بسیاری بوده که میتوانسته است از حیث شهرت و نامبرداری صحنه تجلیات قهرمانانه معرفی شود .



بنظر میرسد در قرون بسیار پیش حتی قبل از ورود آریائی‌ها بایران ، گیلان و مازندران شاهد وقایعی بوده‌اند که از آن وقایع داستانهائی برزبان‌ها بوده منتها اسامی قهرمانان آن تدریجاً فراموش گردیده است و مردمان زمانهای بعد وقایع را با نام‌های مأنوس زمان خود یادداشت و ثبت نموده‌اند

و بجای قهرمانان بومی گیلان و مازندران نام قهرمانان آریائـی را اختیار کرده‌اند .

حال میرویم که گیلان و مازندران را در مدرك و سند کهن‌تری بیابیم‌و معرفی کنیم پیش ازآنکه وارد بحث شویم مناسب دانسته شد درباره دیو که در گذشته ازآن ضمن داستانها سخن رفته و درآینده نیزطی‌اسناد دینی‌سخن خواهد رفت تعریف کرده باشیم .

در تاریخ داستانی و کتاب‌دینی ایرانیان مکرراز دیو و سرزمین دیوان صحبت شده است برای‌آنکه یادآوری شود که غرض از کلمهٔ دیـو اشـاره بموجودی عجیب‌الخلقه و شاخ ودمدار نبوده‌است توضیحی را لازم می‌دانیم.

دیو که دراوستا دیوا DAEVA و در پهلوی دوDEV و در هندی‌باستانی دوا DEVA خوانده میشود بنا به تعریف دانشمند محترم آقای دکتر معین و استاد فقید شادروان پورداود بگروهی از پروردگاران آریائـی اطلاق میشد [۱۱] ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا پروردگاران قـدیم یعنی « دیوان » گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپـائی باستثناء ایرانیان معنی اصلی خـود را محفوظ داشته است .

چنانچه‌دواDEVA نزد هندوان‌بمعنی‌خداست زئوسZEUS نام‌پروردگار بزرگ یونان است ودیوDEUS پروردگار لاتینی و دیو DIEU بمعنی خدادر فرانسوی از همین ریشه است ، در مزدیسنا[۱۲] نیز توضیح داده شده است که اهریمن دارای دو دسته پیروانند بنام‌های کماریکان ـ دیوان شماره دیوان مانند شماره‌ایزدان یعنی فرشتگان لایتناهی‌است که ازآنجمله‌اند دیومرگ، دیوخواب ، دیوبدبختی و دیو تاریکی و غیره .

استاد فقید شادروان پور داود نیز دیو را پروردگار باطل معرفی کرده

---

۱۱ ـ برهان قاطع به تصحیح آقای دکترمعین

۱۲ ـ صفحات ١٦٤ ـ ١٦٥

و دیو یسنا راپرستنده دیو دانسته‌اند و در توضیح این کلمه افزوده‌اند«دین غیرایرانی» و بساباصفت دروغ پرست یکجا استعمال شده است[۱۳].

بااین‌تفصیل دیوبرمردمی اطلاق میشده که‌ازنظرایرانیان وبقول‌فردوسی یزدان شناس نبوده‌اند.

تو مردیو را مردم بد شناس کسی کونداردبیزدان سپاس

بلکه پرستنده‌پروردگاران باطل بوده و دینی غیردین آریائی‌های این سرزمین داشته‌اند.

مسکن‌چنین مردمی‌بفرموده فردوسی‌سرزمین مازندران بوده است‌وطبق اشارات زرتشت سراسر جنوب خزر و سرزمینهای گیلان و مازندران معرفی شده است[۱۴] بدین تعریف، که از لحاظ سازمانهای اجتماعی بآن پایه‌رسیده بودند که میتوانستندسه ربع‌قرن‌باحریفان خود در جدال دسته جمعی‌باشند که اسناد زیربصورتی که خواهدآمد مؤید این‌موضوع است.

«نظری به یشت ها و تفسیر اوستا»

ازجمله‌مآخذ قدیمه که‌منتسب بحدود ۶۰۰الی۶۵۰ سال‌قبل‌ازمیلاداست، اوستا و آثاریست که از شت زرتشت[۱۵] بیادگار مانده است که خوشبختانه قسمت‌هائی ازآن‌از دستبرد حوادث مصون مانده و در زمان مابکوشش‌استاد گرانمایه فقید پورداودبفارسی برگردانده وتفسیرشده است.

چون‌این‌اسناد نسبت‌بشاهنامه‌فردوسی قدیمتر و مربوط‌بدوهزاروششصد سال پیش و شاید پیشتر است میتواند برای روشن کردن راهی که در پیش داریم مفید واقع شود.

---

۱۳ ـ صفحه ۲۸ از یشت‌ها

۱۴ ـ نگاه کنید به درواسپ یشت و رام یشت که در همین مقاله آمده است.

۱۵ ـ زرتشت یا زردشت ـ مصلح دین مغان بقول فردوسی بدربارگشتاسب رفت‌یعنی از آذربایجان به سیستان شد و درحمایت و یشتاسب قرارگرفت، برخی از محققین تاریخ حیات وی را تا شش هزارسال پیش میبرند.

از فقره ۸۷ فروردین یشت : کیومرث در اوستا «کیه‌مرتن» آمده است در پهلوی «گیومرد» که در فارسی «کیومرث» گوئیم.

از فقره ۱۰ ، یسنای ۳٦ فروهرهای مردان پاك را می‌ستائیم فروهرهای زنان‌پاك را میستائیم‌همه فروهرهای‌نیك توانای پاك پارسایان را از کیومرث تابه‌سوشیانت پیروزگر را می‌ستائیم ...

ازدوفقره‌یشت[۱٦] ویسنائی که دربالاآوردیم معلوم‌میشود که اولا کیومرث یك عنصر آریائی است نه‌بومی وثانیاً نخستین‌بشراست نه‌نخستین خدیوبهمین دلیل همه فروهرها از کیومرث که «نخستین بشر» است تاسوشیانت که بزعم زرتشت «آخرین خلقت و موعود مزدیسنا» است وباید درآخرالزمان ظهور کند ، بدان ترتیب یادشده است.

کیومرث از نظربند هش : در بند هش آمده ـ کیومرث نخستین بشررا اهورمزدا بیافرید «ومدت‌سی‌سال در کوهساران تنهابسربرد» درهنگام‌مرگ از صلب اونطفه‌ای‌خارج شد که‌وسیله اشعه خورشید تصفیه گردید.... الخ

اما در باره هوشنگ[۱۷] در اوستا مکرر باسم هوشنگ پیشدادی برـ میخوریم‌نخست در فقره۲۱ از آبان یشت وپس‌ازآن درفقره ۳ از درواسپ ـ یشت در فقره ۷ ازرام یشت و در فقره ۲٤ از ارت‌یشت در هر چهار یشت «هوشنگ پیشدادی» را بالای کوه هرا «البرزکوه[۱۸] نشان میدهد» که

۱٦ ـ یشت که در اوستا «یشتی YACHTI آمده از ماده‌کلمه یسنا است که مفهوم ستایش و پرستش داردمزدیسنامزدا پرست‌است (YASNA) .

۱۷ ـ ص ۱۷۵ جلد اول یشت‌ها.

۱۸ ـ وجه تسمیه البرز ـ نام اصلی البرزکوه هر و صفتش برزئیتی یعنی هرای سر برکشیده یا سرفراز بمرور دهورحرف «ه» بالف و حرف «ر» بلام مبدل شده است و کلمه دیگر برزئیتی است که مبدل بکلمه «برز» شده که دارای همان مفهوم سربرکشیده و سرفراز است «پورداود» ال برزیاهربرزئیتی (HARABREZAITI) از دیدگاه ایرانیان قدیم محل دیده‌بانی خاص ایزد مهربود که «ایزدخاص ایران» شناخته میشد .
سلسله جبال‌البرزتمام سرزمینهای سواحل جنوبی دریای‌مازندران را فراگرفته‌است دارای قله‌ایست بنام دماوند وبهیئت عقابی است پرگشوده که یك بال‌آن تاکوههای‌قفقاز ←

بایزدان یشت‌های مذکور که ناهید و گوش و وایو وارت‌باشند نیاز نموده و درخواست میکند کـه ویرا بزرگترین شهریار روی زمین گـردانند، که‌ویرا به‌دیوها و مردمان‌وجادوان و پریها و «کاویها» و «کرپانها» چیره‌سازند که همه دیوها ازاو بهراس افتاده و رو بگریز گذارند کـه او به‌دیوهـای مازندران ودروغ پرستان ورن « گیلان » دست یابد و همه را شکست دهد ایزدان خواهش هوشنگ را اجابت نموده واوراکامروا ساختند.



بامراجعه بسطوربالا که مقتبس ازیشت‌هاوتفسیردانشمند فقید استادپور-داود است می‌بینیم هوشنگ هم که در اوستا اولین پادشاه معرفی شده است یك عنصرآریائی‌است، نه بومی مناطق جنوب دریای خزر، ولی صحنه‌داستان قهرمانیش باز در حدود گیلان ومـازندران ارائه شده است ، در «رام یشت» «کرده[19]» می‌خوانیم .

بند ۷- اورا بستود هوشنگ پیشدادی دربالای کوه هرای بفلز پیوسته درروی‌تخت زرین برروی بالش زرین برروی فرش زرین نزد برسم گسترده باکف دست سرشار.

بند۸- از او درخواست نمود این کامیابی را بمن ده توای اندروای[20] زبردست که‌من دوثلث از دیوهای مازندران ودروغ‌پرستان ورن«گیلان»را برافکنم .



ممتد میشود وبال دیگرش پس‌از انحراف مختصری بین‌استرآباد وبسطام بسمت‌خراسان‌واز آنجا بمرغاب وکندوز امتدادیافته وبالاخره بسلسله کوههای هندوکش میرسد .

طول محوطه‌ایکه محدود بسلسله جبال البرز میشود « درقسمت مرکزی سلسله » از غربی‌ترین منطقه گیلان تاشرق‌مازندران وقسمت مختصری ازگرگان - ٦٥٤ کیلومتراست.

۱۹ - کرده ازکلمه اوستائی کرت CARETA میباشد که‌بمعنی‌کارد وخنجر وبرش و یك قطعه بریده‌شده آمده و مفهومی معادل « فصل» عربی دارد. کرده اول‌یعنی‌فصل‌اول.

۲۰ - اندروا = خرد مقدس که اراده‌اش هم برآفریده خرد مقدس مستولی‌است هم‌برساخته خرد خبیث .

بند۹- اندروای زبردست این کامیابی راباو داد تااینکه هوشنگ کامروا گردید.

دراین قسمت ازسرودهاهوشنگ چیره گی بردوثلث ازدیوهای مازندران ودروغ پرستان ورن راآرزو میکند گوئی که بریك ثلث آنها مسلط شده است یعنی بسرزمین مازن ووارن راه یافته است[۲۱].

در کتاب مقدس ایرانیان ازتهمورث که دومین پادشاه معرفی میشود دو بار یاد شده است نخست درفقرات ۱۱ و ۱۳ رام یشت دوم درفقرات ۲۸ - ۲۹ زامیادیشت در رام یشت - تهمورث از فرشته هوا درخواست نمود که ویرا بهمه دیوان ومردمان وجادوان وپریها چیره سازد، که وی اهریمن را به پیکر اسبی درآورده براوسوار شود تابدو انتهای زمین براند.

درزامیادیشت- فر کیانی مدت زمانی به تهمورث زنیاوند تعلق داشته از پرتوآن او در روی هفت کشورپادشاهی نمود تا بدیوها و مردمان وجادوان و کاویها و کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی درآورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همیتاخت.

از اعمال مشهور تهمورث که در اوستا ازآن یاد شده است رام کردن دیوهاست دریکی ازقطعات اوستائی معروف به «رهائو کمدیجا» فقره ۹۱ آمده است تهمورث زنیاوند یونگهان که دیو دیوان را ببارگاه داشت هفت قسم دبیری «خط» از او آورد.

« ازاین گزارش چنین برمیآید که پیش ازتهمورث هفت قسم خط «دبیری» درجنوب دریای خزرشناخته شده و وسیله تفهیم وتفهم از راه دور بوده است که تهمورث در عهد سلطنت خود بدان دست یافته است».



همچنین درمینوخرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ اشاره بهمین معنی شده ودر روایت

۲۱- مازن ووارن به تفسیر برخی از محققین از جمله استادپورداود همان مازندران وگیلان است که درمقالات آینده دلایل کافی درباره آن خواهیم آورد.

منظوم موسوم « یادبیات پارسیان» که‌مستشرق معروف اشپیگل Spiegel طبع نموده راجع به‌تهمورث چنین آمده‌است .

تهمورث اهریمن را درمدت سی‌سال دربندداشت براو زین نهاد برپشت او سوار شد وهرروز سه‌بار گرد گیتی‌میگشته برسرش گرز پولادین میزد با او دریاو کوه وفراز ونشیب البرز رامی‌پیمود ووقتی که‌از گردش برمیگشت اورا دربند نموده‌جز زخم گرز گران‌آشام وخوراکی نداشته.....الخ .

دراین قسمت هم می‌بینیم تهمورث دومین پادشاه درحاشیه البرزاست ، دریا و کوه وفراز ونشیب البرزرا می‌پیماید.

در کرده٤ بند١٥ رام‌یشت جمشیدرادرقلهٔ‌البرز جائیکه رود«اردویسور از بالای‌آن‌ببلندی‌هزارقدآدمی سرازیر گشته‌وبدریای‌فراخکرت[۲۲] میریزد» مشاهده میکنیم .

وهمچنین در کرده ٦ بند ٢٤ میخوانیم «اورا ستود فریدون پسر آبتین از خاندان توانا در مملکت چهار گوشه ورن... ازاو درخواست نمود که این‌کامیابی را بمن ده ای اندرورای زبردست که‌من بآژیدهاك سه پوزه و سه کله وشش چشم‌وهزارمکر دارنده، ظفریابم. باین دروغ بسیار قوی وخبیث، فریفتار جهان ، این دروغ بسیارزورمند که‌اهریمن‌برضدجهان مادی بیافرید. از برای فنای جهان راستی... الخ

بند ٢٥ - اندروای زبر دست این کامیابی را باو داد ، تا اینکه فریدون کامروا گردید ..

نتیجه مقایسه

شواهدی که از اوستا وسرودهای مذهبی ایرانیان استخراج ودربالایاد کردیم همه حکایت‌از آن دارد که آریائیهاهنگام پیشروی درسرزمین‌ایران

۲۲- یسنا جلددوم‌ص ١٤٩ گوید: چئه چست«دریاچه‌رضائیه» ازبن‌بادریای‌فراخکرت اتصال داردکه خود دلیلی‌است بر اینکه مراد از فراخ‌کرت همان دریای خزر است که در جانب شرقی چئه چست قرار دارد بگواهی پاره ۲ از فرگرد ۲۲» .

از همه‌جا بسهولت گذشتند ولی در ورن ومازن یعنی گیلان و مازندران به مقاومت شدید برخورد کردند که برای‌شکستن آن ناچار بودند با یزدان خود توسل‌جویند فدیه ونیاز بدهند و از نیروی ایزدان خود برای تحصیل پیروزی استمداد کنند.

هرچند نام قهرمانان نامبرده در ودا «Veda» کتاب مقدس‌آریائیهای‌هند نیز یاد شده است و با توجه بآنکه تاریخ ودا تا هزار و چهارصد سال‌قبل ازمیلاد پیش‌میرود وطبعاً قدیمی‌تر ازاوستای زرتشت‌است، معلوم‌میگردد این قهرمانان ، قهرمانان مشترك آریائیهای هند و ایران حتی قبل از جدائی این دو دسته آریائی میباشند که برای‌تجلیل آنان هریك بزبانی وزمانی‌ومکانی سخن از وصف پهلوانان‌خود کرده‌اند در اینصورت سرگذشت آنـان فاقد ارزش تاریخی میگردد ، ولی‌نکته‌ای که‌مورد استفاده است اشاراتی‌است که دلیل اهمیت مناطق مازن و ورن « مازندران و گیلان » میباشد.

بطوریکه میدانیم اوستا متصرفات آریائیها را در ایران بترتیب‌پیشرفت بشرح زیر ذکر کرده‌است.

اول ایران واج یا کشور آریانها دوم‌سغد سوم مرو چهارم‌باختر پنجم نیسایه ششم هرات هفتم کابل هشتم غزنین نهم گرگان دهم رخج یـازدهم‌صفحه هیلمند دوازدهم‌ری سیزدهم شاهرود چهاردهمین جا ورن پانزدهم پنجاب‌هند شانزدهم خاکهای مجاور زرنگ.

از طرز شماره‌بندی خط حرکت آریائیها از شرق بجنوب وانتشارآنها در نجد ایران هویداست کـه هیچ یـك از مناطق بالا از نظر شت زرتشت شایستگی‌آن نداشته است که صحنهٔ تجلیات نامداران آریائی تعرفه شود و این خود دلیل براین است که درزمـان زرتشت یعنی تقریباً هـزاروششصد سال پیش‌شهرت و اعتبارمازندران‌و گیلان زبانزد عامه بوده‌است وداستانهائی از تشکیلات اجتماعی و سازمان‌های دولتی وتجارب جنگی و استعدادمنطقه

ومردمش ازقرنها پیش بیادگار مانده‌بود که درتهیه سرودهای اوستا واحیاء نام قهرمانان آریائی مورد استفاده شت‌زرتشت قرار گرفته‌است.

باید این نکته را هم‌بخاطرداشته‌باشیم که‌زرتشت در زمانی ظهور کرد که‌عده‌ای قابل‌ملاحظه رقیب دانشمند ومطلع‌ومتنفذ که دردرجهٔ اول مغان بودند، درمقابل داشت.

چون زرتشت بصفت مصلح آئین مغان ومؤسس دین تجلی کرده بود و ظهورش منافی با مصالح و نفوذ مغها بوده است، لاجرم با حریفان بصیر و سرسختی روبرو بود، پس‌درانتخاب مضامین‌اوستا میبایدکمال‌دقت واحتیاط مرعی میداشت تا بهانه تخطئه وسفسطه بحرفای‌نامدار که عنوان رهبری‌قوم هم داشته‌اند نداده باشد.

با درنظر گرفتن این‌شرایط نمیتوان تصور کرد که انتخاب‌صحنهٔ گیلان ومازندران‌صرفاً بصرافت‌طبع شت‌زرتشت‌بوده‌است، بلکه‌بیشترمیتوان‌اندیشه کرد که انتخاب صحنه مزبور متناسب بادانش واطلاع مردم زمان ازاوضاع روزگاران‌پیش‌ومطابق‌بامحفوظات‌تاریخی‌وداستانی‌عامه‌بود، که‌ازنظرزرتشت قابل تأیید و ازنظر مغ‌ها غیرقابل تخطئه بوده‌است.

نکته دیگری که شایان دقت‌است اشاره‌ایست که درتعبیرکلمه دئویسنا شده است که درصفحات پیش گفتیم‌آنرا دین غیرایرانی دانسته‌اند. وقتی که مزدیسنا دین‌ایرانی معرفی‌شودطبعاً دئویسنا دین غیرایرانی‌یابعبارت دیگـر دین بومی خواهد بود.

مضافاً چنانکه درپیش گفتیم‌این‌دین غیرایرانی دارای پیشوایانی‌نیزبوده است که‌بعنوان کرپانها[۲۳] وکاویها[۲۴] « درآریائی بر گروه رهبران‌وپیشوایان

۲۳ـ کاوی و کرپان پیشوایانی بوده‌اند که مراسم دینی‌دیوها یادین‌غیرایرانی‌را بجا میآورده‌اند درگاتهای زرتشت مکرر ازآنان شکایت شده است که اسباب گمراهی مردمند ص۹۳ گاتها

۲۴ـ تشابه نام‌کاوی‌وکاوه که هردوبرهبری‌معرفی شده‌اند وداستان‌فریدون وضحاك که ←

اطلاق میشده» یاد گردیده وقهرمانان آریائی در ادعیه خود غلبه برآنها را آرزو میکردند.

وجود دین وپیشوایان درناحیه مازن و ورن بگواهی شت زرتشت و مردم زمان وی وهمچنین مردمان‌قرون پیش اززرتشت خود دلیل‌دیگریست که مردمان سواحل جنوبی بحرخزر ازلحاظ هم بستگی اجتماعی و رشد فکری بمقامی رسیده بودند که وجود قوانین واحکام را برای بقای جامعه‌و تکمیل شیرازه بندی لازم دانسته‌اند و توانسته بودند نظم و اطاعت را که محصول رشد عقلانی واحترام بحدود وحقوق است بین خود جاری سازندو درمقابل قوم دلیر وتازه نفس‌آریائی که ازایران واج سرازیر شده و سیزده استان یا کشور آن روزی را درهم نوردید ، مقاومت نمایند و دربین‌کلیه متصرفات‌آریائی‌های قبل ازتاریخ، امتیازقهرمانسازی را برای خود محفوظ دارند .

→

شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان‌آنرا منتسب بسرزمین ورن کرده این معنی رابخاطر میآورد که ممکن است‌کاوه معروف نیزیکی ازکاویها یا پیشروان بومی بوده که برضحاك شوریده وفریدون را حمایت‌کرده است ، فقره ۳۳ ازآبان یشت گوید « فریدون در مملکت چهار گوشه ورن برای ناهید و..... قربانی نمود و از او خواست که بآژی دهاك ...ظفریابد» درص ۱۹۳ یشت‌ها و نیزدر بند هش فصل ۲۹ فقرات هشت ونه آمده است « این اژدهاك که نیز بیوراسب میگویند ... درکوه دماوند زنجیر شده است » « از کتاب دینی تفسیر استاد پورداود »

از اشارهٔ که در اوستا شده‌است چنین برمیآید که کاویها نیزسلسله داشته‌اند چنانکه گوید‌کاوی دوم بنام «اوسه» Use از ایزد اردوی Ardvi میخواهد که اورا فرمانروای‌بزرگ گرداند .

بهرتقدیر نام های کاوی ، کاوه ، کاوات. کاواتان از آنجهت که پیشوند نام بعضی آبادیهای گیلان‌است‌مانند کبته Kabate ، کاوك ده Kavak deh،کاوان‌کل Kavan -Kol قابل توجه است.